

تحولات اقتصاد کلان

این مطلب در هفت پست وبلاگی در نشانی ذیل انتشار یافته است:

<http://rastan.parsiblog.com/Posts/708>

اقتصاد کلاسیک از زمان آدام اسمیت مطرح شد

در کتاب ثروت ملل

از آن زمان تا کنون

تحولاتی در اقتصاد مدرن پدید آمده

در نظریات آن

در مقاله‌ای می‌خواندم

با این ترتیب:

1. کینزیانیسم (پیروی از نظریه جان مینارد کینز) - ۱۹۳۰

2. مانیتاریسم (پول‌محوری) - ۱۹۷۰

3. عرضه‌محوری - ۱۹۸۰

4. نئوکلاسیک (کلاسیک تحول‌یافته) - ۱۹۹۰

5. نئومانیتاریسم (کاهش کمی) - ۲۰۰۸

اما چرا؟!؟

چرا این قدر تحول؟!؟

و چرا این قدر سریع؟!؟

مروری بر این تحولات جالب است

ذهن را نسبت به اقتصاد می‌گشاید

اقتصاد کلانی که قبلاً [این‌جا](#)

مختصری درباره‌اش نوشته بودم

کلاسیک: «* مکانیزم تنظیم قیمت» همیشه می‌تواند اقتصاد را درمان کند.

چگونه؟

این‌طور:

وقتی رکود اقتصادی پیش می‌آید و بیکاری افزایش می‌یابد، قیمت‌ها، دستمزدها و نرخ بهره پول نیز کاهش می‌یابد. این

سبب می‌شود تا مصرف و در نتیجه تولید و سرمایه‌گذاری کم شود. در نتیجه اقتصاد به سرعت به وضعیت اشتغال

کامل باز می‌گردد.

چرا؟

زیرا: تولیدکننده حاضر می‌شود کالای خود را ارزان‌تر بفروشد تا فروش برود. بنابراین مصرف‌کننده نیز تمایل به خرید

پیدا می‌کند. پس تولیدکننده نیاز به کارگر یافته، کارگر نیز به دلیل فشار بیکاری حاضر است با دستمزد کمتر کار کند.

پس همه راضی، دوباره گردش اقتصاد در یک سطح پایین‌تری از قیمت‌ها رونق می‌گیرد و دوره رکود برطرف می‌گردد.

چطور؟

بر این اساس: بیکاری بخشی طبیعی از چرخه اقتصاد است و خودبه‌خود اصلاح می‌شود و نیازی به دخالت دولت در بازار آزاد ندارد.

بحران‌های اقتصادی نشان داد که این شیوه عمل نمی‌کند

رکود بزرگ ۱۹۵۰م در آمریکا

به همین دلیل اولین تحول اتفاق افتاد

[ادامه دارد]

*آدام اسمیت: ثروت ملل، دیوید ریکاردو: اصول اقتصاد سیاسی و مالیات، ژان باپتیست: رساله‌ای درباره اقتصاد سیاسی

نظریه کلاسیک اقتصاد را این جا

بحران نشان داد ایراد دارد

تحول رخ داد

نظریه اقتصاد کلاسیک جای خود را به نظریه جدیدی داد

کینزی: *پیش از آن‌که مکانیزم تنظیم قیمت عمل نماید، مکانیزم تنظیم درآمد بر آن تأثیر می‌گذارد و مانع رفع رکود می‌گردد.

یعنی چی؟

یعنی: وقتی اقتصاد در بحران و رکود بیفتد، درآمد مردم کم می‌شود. مردم در این شرایط، کمتر مصرف می‌کنند و کمتر پس‌انداز می‌نمایند، پس در نتیجه سرمایه‌گذاری و تولید کاهش می‌یابد.

خب که چه؟

این‌که: «مکانیزم تنظیم درآمد»، اقتصاد را بیشتر به سوی بحران سوق می‌دهد تا این‌که به سوی اشتغال کامل بازگرداند. منظور؟

منظور: رویکرد اقتصاد کلاسیک این بود که بهترین درمان برای اقتصاد در وضعیت رکود این است که آن را رها کنیم و تنها بگذاریم تا خود به خود (با دست نامرئی بازار - نظریه آدام اسمیت) اصلاح شود، اما این اتفاق نمی‌افتد!

لسه‌فرف (فضای آزاد): اقتصاددانان معتقد به بازار آزاد و فضای باز اقتصادی باور داشتند که دخالت بیشتر دولت، وضع بازار را بدتر می‌کند، نه بهتر. *پس بهترین سیاست این است که اقتصاد دولتی نباشد و کمتر با دولت مرتبط باشد.

کینزی‌ها اشتباه این نظریه را نشان داده‌اند.

چه کنیم پس؟

راه حل: حجم گسترده‌ای از هزینه‌های دولت نیاز است تا چرخه اقتصادی رونق بگیرد.

چی؟

همین: دولت باید در اقتصاد دخالت کند و سیاست‌هایی را اجرا نماید که تأثیر مثبت در اقتصاد بگذارد.

از کجا؟

از این‌جا که: بیکاری نتیجه افزایش دستمزدهاست؛ یعنی توقع کارگران بالا رفته است و حاضر نیستند با دستمزد کمتر کار کنند. در هنگام رکود اقتصادی، کارگران مدتی بیکار می‌شوند، پس به ناچار قبول می‌کنند با دستمزد کمتر کار کنند. پس نرخ دستمزد به اندازه‌ای پایین می‌آید که دوباره استخدام کارگر برای بنگاه‌های تولیدی سودآور می‌شود. این یعنی

پایان رکود!

چه اشتباهی؟

این اشتباه: کلاسیکی‌ها خیال می‌کردند که بیکاری «خود-درمان» است، اما نیست.

زیرا: انتظار برای بازگشت نهایی خودبه‌خودی فایده‌ای ندارد؛ چون این‌قدر طول می‌کشد که تا آن زمان همه‌مان مرده ایم!

و در نتیجه: اقتصاد در حال رکود به جای بازگشت، در حلقه‌ای بدون پایان گرفتار می‌شود که هر روز ورشکسته‌تر می‌گردد.

تنها راه: زیاد، هزینه‌های زیاد، دولت باید هزینه‌های خود را بالا ببرد.

یعنی چی؟

یعنی: حجم زیادی پول را به اقتصاد پمپ نماید یا مالیات‌ها را به شدت کاهش دهد، تا اقتصاد دوباره به حرکت بیفتد.

مثل شوک برقی که به قلب بیمار در حال احتضار وارد می‌کنند. پول خیلی خیلی زیاد!

مخالفین چه گفتند؟

مخالفین: رویکرد شما ناهنجاری در اقتصاد است. شما کمونیست هستید!

در نهایت؟

نتیجه این‌که: این رویکرد مورد پسند دولت‌ها قرار گرفت و اقتصاد کینزی رواج یافت و بحران‌های عصر خود را حل کرد. تا این‌که...

بحران‌های اقتصادی بعدی اشتباه بودن این نظریه را نشان داد

رکود تورمی ۱۹۷۰م آمریکا

پس تحوّل دوباره رخ داد

[ادامه دارد]

*جان مینارد کینز: نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول، آلوین هانسن: راهنمایی به سوی کینز

**بعداً خواهم گفت که پول‌محورها (مانیتاریست) و عرضه‌محورها (سپالای‌ساید) نیز بر همین باور پافشاری دارند.

نظریه کینزی‌ها را این‌جا

اکنون نظریات بعدی

دو نظریه پول‌محوری و عرضه‌محوری پیدا شد

مهم‌ترین مسائل در اقتصاد کلان چیست؟

دو تا:

یک: یا تورّم را می‌توان برطرف کرد و یا بیکاری را، هر دو با هم نمی‌شود!

دو: وقتی یکی از این دو مشکل را حل می‌کنی، دیگری اتفاق می‌افتد!

چطور؟

این‌طور که: سیاست‌های تزریق پول دولت، یعنی هزینه کردن و کاهش مالیات‌ها رکود اقتصادی را برطرف می‌کند، ولی

هم‌زمان تورّم هم ایجاد می‌نماید.

از سوی دیگر: سیاست‌های انقباضی با تورّم مبارزه می‌کند، ولی ماشه بیکاری و رکود را می‌چکاند!

بدترین وضعیت کجاست؟

این‌جا: وقتی هر دو مشکل با هم روی می‌دهد؛ هم تورّم و هم بیکاری و رکود! یعنی می‌شود رکود تورّمی!

(Stagflation)

این دیگر شاهکار اقتصاد مدرن است!

یعنی چه؟

یعنی پول هست، زیاد هم هست، نقدینگی فوران می‌کند، ولی رکود است، خرید و فروش کم است، مردم بیکارند، کسی تمایل به معامله ندارد، تولید خوابیده است! مگر می‌شود؟! بله، در اقتصاد سودمحور کاپیتالیستی چرا که نشود؟! مشکل چیست؟

این است که: راه‌حل‌های کینزی‌ها همیشه کار نمی‌کند! بلکه به تورم منجر می‌شود! چرا؟

چون کینزینی‌ها می‌گویند:

1. سیاست‌های انبساطی دولت از بیکاری می‌کاهد، ولی تورم را تشدید می‌کند.
2. سیاست‌های انقباضی دولت به جنگ تورم می‌رود، ولی بیکاری را افزایش می‌دهد.

پس:

روش سنتی کینزینی‌ها همیشه تنها نیمی از مسأله را حل می‌کند و نیم دیگر را بدتر می‌نماید! اما:

در رکورد تورمی، بیکاری افزایش می‌یابد در حالی که نقدینگی هم فراوان است، یعنی تورم در عین رکود!

[ادامه دارد]

پ.ن.

همین رویه را در دولت‌های کشور خودمان می‌بینیم

با این اطلاعات

وقتی به گذشته می‌نگریم

کاملاً مشهود است که کدام دولت‌ها

برای کاهش بیکاری

هزینه‌های دولت را افزایش دادند

یعنی پول ریختند در دست و بال مردم

و نتیجه

تورم افزودند

و جالب‌تر دولتی‌ست

که هم هزینه‌های دولت را افزایش داد

و هم مالیات‌ها را

که یکدیگر را خنثی می‌کردند

و نتیجه نمی‌بخشیدند!

روشن است که اقتصاد ما سال‌های سال است کینزی‌ست

و پیوسته تلاش مسئولین اقتصادی کشور

حفظ همین رویه بوده

تلاش کرده‌اند

با همین معادلات کینزی چالش بیکاری و تورم را حل نمایند!



رکود تورمی را فهمیدیم این جا

خب بعدش چه شد؟

مکتب اقتصادی پول محور فریدمن تأسیس شد!

چه می گفت؟

یک کلام: رکود تورمی تنها یک معنی دارد؛ رشد تأمین پول!

یعنی:

1. هر وقت دولت پول زیادی چاپ کند تورم می شود.

2. هر وقت هم پول کم چاپ کند رکود رخ می دهد.

خب؟

کینزی ها قصد داشتند بیکاری را به حداقل ممکن برسانند؛ یعنی به اندازه ای که تورم رخ ندهد.

اما:

وقتی با افزایش هزینه های دولت، بیکاری به حداقل خود می رسد، به سرعت با افزایش دستمزدها، دوباره بیکاری

افزایش می یابد و به مقدار قبلی باز می گردد!

پول محورها می گویند:

این سیاست کینزی ها جواب نمی دهد و نمی تواند رکود تورمی را مهار کند.

بلکه:

آن را در یک مارپیچ می اندازد؛ یک حلقه بی پایان؛ افزایش پیوسته تورم.

پس راه چیست؟

باید بیکاری واقعی به بیش از حداقل نرخ بیکاری ممکن هل داده شود!

یعنی چی؟

یعنی خودمان رکورد را القاء کنیم به جامعه؟! دولت بکند؟! چرا؟! کرد:

کرد:

بانک مرکزی آمریکا در ۱۹۷۹م همین کار را کرد، تحت مدیریت پول محورها، زیر نظر پاول و لکر.

نتیجه:

این روش توانست تورم افسارگسیخته آمریکا را مهار کند!

[ادامه دارد]

پ.ن.

توضیح بیشتر:

کینزی ها می دانستند که افزایش نقدینگی

بیکاری را کاهش می دهد

به خاطر این که پول دست کارآفرینان می افتد

از طریق مردم

خب این ها کارگر و کارمند می خواهد

مردم کارفرما می شوند و پول را خرج می کنند

یا کالایی می خرند که کارفرمایی تولید کرده است

پس در نهایت

در انتهای افزایش نقدینگی



این پول خرج «تولید کار» می‌گردد
اما
مانیتاریست‌ها اشتباه کینزی‌ها را نشان دادند:
تا نقدینگی زیاد شود
فوری قیمت‌ها بالا می‌رود
یعنی تورم
پس دستمزد هم فوری بالا می‌رود
چون آدمی که نان و ماست را دو برابر بخرد
طبیعتاً با دستمزد قبلی کار نمی‌کند
می‌کند؟!
این همان رکود تورمی ست دیگر
هم قیمت‌ها افزایش یافته
هم بازار راکد شده
راه حل پول‌محورها این بود:
به مردم فشار بیاید!
بیکاری را آنقدر افزایش دهیم
تا کارگران بپذیرند نرخ دستمزد را کاهش دهند
تا قیمت کالا و خدمات پایین بیاید
تا مردم قدرت خرید خود را بازیابند
با کاهش تورم
حالا دیگر کارگران هم می‌توانند خرید کنند
تورم و بیکاری با هم حل می‌شود!
این وسط
در یک دوره کوتاه
عده‌ای تحت فشار شدید اقتصادی قرار می‌گیرند!

مکتب فریدمن معرفی شد [این جا](#)
در مرحله بعد
دولت بعدی؛ ریگان
سیاست عرضه‌محوری را در پیش گرفت
چه سیاستی؟
کاهش مالیات‌ها، افزایش درآمدهای مالیاتی دولت * و شتاب دادن به نرخ رشد اقتصادی
اما:
بدون این که تورم را افزایش دهد!
مگر می‌شود؟
این همان شیوه کینزی‌ها نبود؟
بله
به روش کینزی‌ها شبیه به نظر می‌رسد، مثل کاهش مالیات کندی در دهه شصت میلادی.



ولی:

آرتور لافر، پدر اقتصاد عرضه‌محور، به روش متفاوتی این کاهش مالیاتی را طراحی کرد.
چقدر متفاوت؟

کینزی‌ها: کاهش مالیات، نتیجه: افزایش تقاضای مؤثر، نتیجه: افزایش قیمت کالاها، نتیجه: تورّم احتمالی
عرضه‌محورها: کاهش مالیات، نتیجه: پس‌انداز بیشتر توسط کارگران، نتیجه: بیشتر کار می‌کنند، تا بیشتر پس‌انداز کنند و
راندمان افزایش می‌یابد، نتیجه: افزایش تولید و اشتغال، نتیجه: منحنی عرضه افزایش یافته، تورّم کاهش می‌یابد!

پس:

با کاهش مالیات، به دلیل افزایش تولید، درآمد مالیاتی دولت افزایش می‌یابد و در نتیجه کسر بودجه نیز کاهش می‌یابد.
بله

این ادعای عرضه‌محورها بود

ولی:

این شیوه جواب نداد و نظریه آن‌ها درست در نیامد!

کجایش:

روش آن‌ها سبب رونق اقتصادی شد، مثل روش کینزی‌ها، اما کسر بودجه را افزایش داد**، به جای کاهش!
در یک کلام عرضه‌محورها این را می‌گفتند:
اگر دولت بتواند برای ثبات قیمت، اشتغال کامل و رشد اقتصادی انتظارات ایجاد کند، خانوارها و بنگاه‌ها به سمتی می
روند تا آن را محقق نمایند.
اما آن‌ها شکست خوردند!

بحران‌ها کاهش نیافت

افزایش یافت

بحران‌های جدید نشان داد که این نگرش نیز ایراداتی دارد

رشد بیکاری ۱۹۹۰م تا ۲۰۱۰م در آمریکا***

یعنی باز هم تحوّل؟

[ادامه دارد]

*چطور ممکن است؟!

این‌که مالیات کاهش یابد

ولی درآمدهای مالیاتی دولت افزایش یابد؟!

خب ادعای این‌ها همین بوده دیگر

می‌گفتند:

اگر مالیات کاهش یابد

تولید افزایش می‌یابد

چرا؟

بیشتر توضیح می‌دهم:

خب به خاطر این‌که سرمایه بیشتری دست کارفرما می‌ماند

و پول بیشتری دست مردم

مردم بیشتر می‌خرند

کارفرما بیشتر تولید می‌کند



همان درصد کم مالیات
مبلغ بیشتری را پدید می‌آورد
و درآمد مالیاتی دولت را افزایش می‌دهد!

****یعنی درآمد مالیاتی بالا نرفت دیگر!**
چون کسر بودجه یعنی «کمتر بودن دخل از خرج»
یعنی درآمد دولت کمتر از هزینه‌ایست که می‌کند
هزینه که ثابت مانده
پس درآمد کاهش یافته
یعنی پیش‌بینی این‌ها در عمل درست نیامد.

*****رشد بیکاری؛ عوامل و پیامدها**

نظریه لافر را معرفی کردم این‌جا
و شکست آن را

این بار دولت بوش نظریه جدیدی را آزمود
رویکرد نئوکلاسیک:
این رویکرد مبتنی بر نظریه «انتظارات عاقلانه» است.
چه می‌گوید؟

اگر انتظارات خود را عاقلانه ترسیم کنی، می‌توانی روی تأثیرات آتی فعالان سیاست‌های مالیاتی و پولی حساب کنی!
این را رابرت لوکاس گفت
در کتاب انتظارات عاقلانه‌اش که جایزه نوبل را به خاطر آن گرفت!
خلاصه:

مردم را احمق فرض نکنیم!
توضیح:
فعالان سیاست‌های کینزی برای مدت کمی می‌توانستند مردم را تحمیق کنند.
ولی:

مردم تجربه می‌اندوزند و درس می‌گیرند.
پس:

دیگر نمی‌توانیم مردم را با اعمال همان سیاست‌ها تحمیق کنیم!
بنابراین:
باید دنبال سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر اهداف بلندمدت باشیم، نه کوتاه‌مدت.

آیا جواب داد؟

بوش فرصت را از دست داد
چرا؟

زیرا خود را قربانی سیاست‌های بلندمدت اقتصادی کرد، سیاست‌هایی که نتیجه آن به زودی مشخص نمی‌شود
پس چه شد؟
در انتخابات ۱۹۹۲م به کلinton باخت



درست مانند کندی در ۱۹۶۰م
که نیکسون را با استناد به اقتصاد ضعیف شکست داد
کسر بودجه کلیتون در ۱۹۹۳م کاهش یافت
و سبب شد درانتخابات ۱۹۹۶م به سادگی دوباره رأی بیاورد

نظریه لوکاس را گفتم این جا

وعده‌ای که می‌داد
در دولت بوش
توسعه اقتصادی
اما این روند ادامه نیافت

در ۲۰۰۱م دوباره آمریکا دچار رکود شد
و در ۲۰۰۷م بزرگترین رکود چند دهه اخیر خود را تجربه کرد
از ۱۹۳۰م به این طرف!
دولتمردان چه کردند؟
کاخ سفید و کنگره آمریکا بزرگترین محرک‌های مالیاتی را به کار بستند
یعنی روش کینزی‌ها را
یعنی افزایش نقدینگی را
بیشترین در تاریخ آمریکا
بانک مرکزی هم شیوه پول‌محوری را
نتیجه؟
شکست جدیدی برای کینزی‌ها
نه فقط در آمریکا
راه حل‌های کینزینی‌ها در سرتاسر دنیا با مشکلات ساختاری و مقاومت مواجه شدند!

این روند تحولات اقتصاد کلان در آمریکاست
فرآیند تغییرات
شکست‌ها و پیروزی‌ها
اگر چه موقت
هر بار اصلاح شده
روندی که ادامه دارد
متوقف هم نشده
اصلاح پشت اصلاح
تغییر پشت تغییر
چرا؟!

زیرا نخبگان اقتصادی به بازی گرفته شده‌اند
زیرا فضای گفتمان درباره راهکارهای اقتصادی
متدها و روش‌ها
شیوه‌های توسعه
باز و فراگیر شده است



راه حل چیست؟!

این بار برای ما
برای اقتصاد بیمار ما

اجمالاً می‌دانیم نظام انباشت‌محور سرمایه‌داری مبتنی بر رباست
بر ربا بنیان نهاده شده اصلاً
بر سود پول
ما می‌دانیم
این که نمی‌خواهیم دنباله‌رو آنان باشیم
هیچ‌کدام از قبا‌های آمریکایی به تن ما راست نمی‌آیند
برای ما دوخته نشده‌اند که
آنها هم اسیر اشتباهات خود هستند
می‌افتند و بلند می‌شوند

اما راه تحول
برای ما
از شفافیت می‌گذرد
از باز شدن درهای مخازن اطلاعات
بانک مرکزی ما باید باز شود
بخش‌های روشی آن
باید هر سال متدها و روش‌های خود را برملا سازد
میزان اسکناسی که چاپ می‌کند
نرخ‌های که برای ذخیره بانک‌ها تعیین می‌کند
مدلی که بر اساس آن
اقتصاد را انبساطی یا انقباضی می‌نماید
مقدار اوراق قرضه‌ای که انتشار می‌یابد

خلاصه

تا زمانی که چرخه مالی و مالیاتی کشور شفاف نشود
هزینه و راندمان دولت
متفکرین ما نمی‌توانند مداخله کنند

ببینند و بررسی کنند
مطالعه و تحقیق
بشناسند و ارزیابی
تا نشتی‌های اقتصاد کلان ما را دریابند
و برای دستیابی به مدل بومی تلاش کنند
مدلی که با دین ما
و فرهنگ مردم کشور ما
و وضعیت تراز و تعادل منطقه‌ای و جهانی ما



سازگار و هماهنگ باشد

اول باید حصارها را شکست

حصارهایی که بانکدارها دور خود می کشند

تا همه چیز را محرمانه نگهدارند

تا این دیوارها خراب نشود

تا شفافیت بر نظام اقتصادی سایه نیافکند

هر روز اختلاس هست

هر روز فساد مالی هست

هر روز هم

مدل های نادرست

شیوه هایی که کشتی اقتصاد یک ممکت را به قعر دریا فرو می برد

تا غرق نشده ایم باید اقدام کنیم

هر چه زودتر بهتر

مسیر نجات اقتصاد ایران از این نقطه آغاز می شود:

شفافیت مالی بانک مرکزی!

منبع: اصول اقتصاد کلان، دانشگاه کالیفرنیا (UCI)

<https://www.coursera.org/learn/principles-of-macroeconomics>

